

تعمیق فواید امام غایب در پرتو امام شناسی و غیبت شناسی

رحیم لطیفی *

چکیده

باورهای اعتقادی، همواره صحنه نقادی و طرح شبهات بوده است. اعتقاد به امام غایب نیز از این امر مستثنا نیست. یکی از شبهاتی که متوجه این باور شده است، "انتفای فواید و لغویت امام غایب" است. ریشه شبهه مذکور حاصل دو برداشت اشتباه، یا ناقص از مفهوم غیبت، شئون و مناصب امام است. طراحان این شبهه پنداشته اند غیبت یعنی عزلت، اختفا و فقدان شخص و شخصیت امام و شئون امام (رهبری و حکومت سیاسی و حضور اجتماعی).

بنابراین، امام غایب، یعنی حاکمی که هیچ حضور و نمودی ندارد!

در حالی که براساس منابع لغت عرب، قرآن و سنت، اصولاً غیبت، به معنای اختفا و فقدان شخص از جامعه نیست. امام غایب موجود است؛ فعالیت دارد؛ با امت مرتبط است؛ ولی هر کسی به تشخیص او موفق نمی شود؛ درست مانند غیبت حضرت یوسف علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام؛ نه غیبت حضرت عیسی علیه السلام. این نوشتار تلاش می کند با استناد به قرآن، سنت و منابع کلامی، پاسخی نسبتاً جدید و یا دست کم با روش نو ارائه دهد که در پرتو آن، عمق بیش تری از فواید امام غایب کشف می شود.

واژگان کلیدی: فواید امام، امام شناسی، مناصب نبی، غیبت شخص، غیبت شخصیت.

* عضو هیأت علمی جامعه المصطفی العالمیه گروه فلسفه و کلام

پرسش از آثار و فواید امامی که غایب باشد، طبیعی و بجاست؛ زیرا مأنوس و متوقع از امام، رهبری سیاسی، قضایی و مقام اجرایی است که با وجود و ظهور او ملازم است، نه با غیبت او. از همین رو وقتی شخصیت نخست اسلام از خلفای بر حق پس از خویش خبر داد و افزود که دوازدهمین آن‌ها را غیبتی است طولانی؛ اصحاب پرسیدند که آثار و فواید چنین امامی چه خواهد بود؟

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خور فهم سؤال کنندگان و مخاطبان، پاسخی فرمودند روان، ساده؛ ولی عمیق (صدوق، ۱۳۸۰، ج ۲: ۴۷۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۶: ۲۵۰ و ج ۵۲: ۹۲). نظیر همین پرسش در طول تاریخ امامت تکرار و از زبان مبارک معصومان، پاسخ‌هایی در طول بیان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صادر شده است.^۱ در منابع کلامی، مخالفان ولادت و وجود فعلی امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام پنداشته‌اند که اولاً؛ امام، یعنی رهبری سیاسی و مقام صرفاً اجرایی و ثانیاً؛ امام غایب، یعنی امام فقید، مخفی و منزوی که با انتفای جمیع فواید امام مساوی است. لذا اینان اعتقاد به امام غایب را لغو و بی‌ثمر دانسته‌اند!^۲ در مقابل، متکلمان امامیه با مراجعه به آیاتی

۱. سلیمان اعمش از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام چنین آورده است: «لَمْ تَخُلْ الْأَرْضَ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مَسْتُورٌ وَلَا تَخْلُو إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا وَ لَوْ لَأَ ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدْ» سلیمان می‌گوید: گفتیم: سرورم! مردم چگونه از امام غایب از نظر، بهره‌ور می‌گردند؟ حضرت فرمود: «كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ» (شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۱: ۳۹۳ باب ۲۱ ح ۲۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲: ۹۲).

نیز در توقیع مبارکی از سوی حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام: «أَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِبِي فِي غَيْبَتِي فَكَالِإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيْبَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ وَ إِنِّي لَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ...» (شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۲: ۲۳۹ باب ۴۵ ح ۴؛ شیخ طوسی، الغيبة: ۲۹۲ فصل ۴ ح ۲۴۷؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲: ۹۲).

۲. (احتج الموجب) النصب الامام (على الله بانه لطف لكون العبد معه أقرب الى الطاعة و أبعد عن المعصية واللطف واجب عليه تعالى و الجواب بعد منع وجوب اللطف ان اللطف) الذي ذكرتموه (انما يحصل بامام ظاهر قاهر) يرجي ثوابه و يخشى عقابه يدعو الناس الى الطاعات و يجرهم...

که به غیبت انبیا اشاره دارند و نیز روایاتی که از علل و فلسفه و حکمت غیبت می‌گویند و با تحلیل عقلی، به فواید امام غایب پرداخته‌اند؛ فواید و آثاری چون حفظ دین، هدایت انسان‌های مستعد، ایجاد روحیه امید و انتظار و حرکت آفرینی.

در کنار راه‌هایی که به تبیین آثار و فواید امام غایب پرداخته‌اند، راه مهمی وجود دارد که کم‌تر مورد توجه قرار گرفته، و آن راه «امام‌شناسی و تحلیل هستی و چیستی غیبت» است. این نوشتار در صدد بیان این راه است.

غیبت‌شناسی

«غیب»، در لغت به معنای چیزی است که از دیدگان و از چشم سر مخفی است.^۱ گاه میان بیننده و شیئی که باید دیده شود، مانعی است؛ مانند حوادث گذشته و آینده که میانشان، زمان حایل است و حوادثی که در شهر دیگری اتفاق می‌افتد که در این مورد، مکان حایل است و وجود فرشتگان که چشم سر قابلیت دیدن آنان را ندارد.^۲ غیب در برابر شهادت

→

عن المعاصی باقامة الحدود و القصاص و ينتصف للمظلوم من الظالم (و أنتم لا توجبونه) علی الله كما فی هذا الزمان الذی نحن فیهِ (فالذی توجبونه) و هو الامام المعصوم المختفی (لیس بلطف) اذ لا يتصور منه مع الاختفاء تقرب الناس الی الصلاح و تبعيدهم عن الفساد (و الذی هو لطف لا توجبونه) علیه و الالزم کونه تعالی فی زماننا هذا تارکا للواجب و هو محال (ایجسی - جرجانی، شرح المواقف ج ۸: ۳۴۸)؛ و لأن اختفاء إمام هذا القدر من الأنام بحيث لا يذكر منه إلا الاسم بعيد جدا، و لأن بعثه مع هذا الاختفاء عبث، إذ المقصود من الإمامة الشريعة، و حفظ النظام، و دفع الجور (تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵: ۳۱۳).

۱. ألا ترى أنك تقول غاب الرجل إذا ذهب عن البصر؛ الغيبُ: كلُّ ما غابَ عنكَ (القاموس المحيط - الفيروزآبادی؛ فصل الغيب)؛ وَالْغَيْبُ كُلُّ مَا غَابَ عَنْكَ وَجَمَعُهُ غُيُوبٌ (المصباح المنير فی غريب الشرح الكبير، أحمد بن محمد بن علی الفيومي، واژه غاب).

۲. وَأَغَابَتِ الْمَرْأَةُ فَهِيَ مَغِيْبَةٌ إِذَا غَابَ زَوْجُهَا، وَقَالَ أَبُو إِسْحَاقَ فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ: (يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) (أَيُؤْمِنُونَ بِمَا غَابَ عَنْهُمْ مِمَّا أَخْبَرَهُمْ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ) مِنْ أَمْرِ الْبَعْثِ وَالْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَكُلُّ مَا غَابَ عَنْهُمْ مِمَّا أَنْبَأَهُمْ بِهِ فَهُوَ غَيْبٌ. أَبُو الْعَبَّاسِ عَنِ الْأَعْرَابِيِّ فِي قَوْلِهِ: (يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ). قَالَ: يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، قَالَ: وَالْغَيْبُ أَيْضاً مَا غَابَ عَنِ الْعْيُونِ وَإِنْ كَانَ مُحَصَّلاً فِي الْقُلُوبِ، وَيُقَالُ: سَمِعْتُ

→

است^۱، نه در برابر وجود. غایب شد، یعنی دور، گم، جدا و مخفی شد.^۲ به زنی که همسرش غایب شود، "مُغِيبَة" گویند.^۳

نتیجه این که اولاً: شیء غایب، معدوم نیست؛ بلکه وجود دارد؛ ولی دیده نمی‌شود، آن هم نه مطلقاً؛ بلکه نسبت به کسانی که در دایره غیبت و مانعیت قرار دارند. لذا غیبت نسبی است، نه مطلق. مثلاً حوادث گذشته برای گذشتگان و آینده برای آیندگان و حوادث شهر برای حاضران، غیبت محسوب نمی‌شود؛ چنان که برای خداوند که ازلی و ابدی است و همه جا حضور دارد، اصولاً غیبت مطرح نیست. ثانیاً؛ غیبت شیء، فقدان مطلق آثارش را به دنبال ندارد؛ بلکه نهایتاً آثاری که مستلزم ظهورند، آن هم برای کسانی که از آن‌ها غایب است؛ تعطیل می‌شود.

غیبت، در اصطلاح مهدویت، بر اساس روایات، به کاربردهای لغوی اش بی‌شبهت نیست.

→

صوتاً من وراء الغيب: أي من موضع لا أراه. (تهذيب اللغة، الأزهری، واژه غاب)؛ وقولهم غَيْبَهُ غَيْبَاهُ أَي دُفِنَ فِي قَبْرِهِ قَالَ شَمْرُ كُلُّ مَكَانٍ لَا يُدْرَى مَا فِيهِ فَهُوَ غَيْبٌ وَكَذَلِكَ الْمَوْضِعُ الَّذِي لَا يُدْرَى مَا وَرَاءَهُ وَغَابَ الرَّجُلُ غَيْبًا وَمَغِيبًا وَتَغَيَّبَ سَافِرًا أَوْ بَانَ (لسان العرب، ابن منظور، واژه غاب).

۳. وامرأة مغيبة: غاب بعلمها أو أحد من أهلها. وهم يتشاهدون أحياناً ويتغايبون أحياناً (المحكم والمحيط الأعظم، أبو الحسن علی بن إسماعيل بن سیده المرسی، واژه غاب).

۲. ضَلَّ الشَّيْءُ: إِذَا خَفِيَ وَغَابَ، وَمَنْهُ ضَلَّ الْمَاءُ فِي اللَّبَنِ غَابَ عَنِّي الْأَمْرُ إِذَا بَطُنَ. الْغَيْبُ: مَثَلُ التَّغَيَّبِ. يُقَالُ: تَغَيَّبَ عَنِّي الْأَمْرُ: بَطُنَ وَعَيْبَهُ هُوَ وَعَيْبَهُ عَنْهُ وَغَابَتِ الشَّمْسُ وَغَيْرُهَا مِنَ التَّجْوُمِ مَغِيبًا وَغِيَابًا وَغُيُوبًا وَغُيُوبَةً وَغُيُوبَةً عَنِ الْهَجْرِي: غَرَبَتْ. وَغَابَ الرَّجُلُ غَيْبًا وَمَغِيبًا وَتَغَيَّبَ: سَافَرَ خَفِيَ فَلَمْ يَظْهَرْ. ابْنُ السَّكَيْتِ: بَنُو فُلَانٍ يَشْهَدُونَ أحياناً وَيتغايبون أحياناً وَقَدْ غَيْبْتُهُ. (المخصص، علی بن إسماعيل الأندلسی ابن سیده، واژه غاب).

۳. وَغَابَتِ الشَّمْسُ تَغَيَّبَ غِيَابًا. وَالْمَغِيبَةُ: الْمَرْأَةُ الَّتِي غَابَ عَنْهَا زَوْجُهَا، وَالْمَغِيبُ: الطَّبِيبَةُ الَّتِي أَغَابَتْ وَكَذَلِكَ فِي غَيْبٍ مِنَ الْأَرْضِ (المحيط في اللغة، الصاحب بن عباد، واژه غاب) وَأَغَابَتِ الْمَرْأَةُ بِالْأَلْفِ غَابَ زَوْجُهَا (المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، أحمد بن محمد بن علی الفيومی، واژه غاب).

امام غایب یعنی هست؛ دارای آثار و حضور است و با امت در ارتباط است. افزون بر این، غیبت در اصطلاح مهدویت دارای معنای ظریفی است که فایده امام غایب را بهتر ترسیم می‌کند و آن غیبت «شخصیتی» است؛ نه «شخص». توضیح این که:

غیبت در لغت، همان غیبت شخص و خود آن چیز است؛ یعنی خود آن شیء، غایب و دور از دسترس باشد و با بیننده هیچ ارتباطی نداشته باشد؛ اما غیبت شخصیت، یعنی عنوان و مشخصه غایب است، نه خود شخص. بیننده آن شخص را می‌بیند و با او در ارتباط است؛ ولی او را به جا نمی‌آورد و او را نمی‌شناسد و در تطبیق ناتوان است؛ مانند این که ظرف آبی را از دست کسی بگیریم؛ او را می‌بینیم و با او در تماس هستیم؛ ولی او را نمی‌شناسیم که مثلاً فرد صاحب نامی است. غیبت در این نوشتار به همین معنی است و لذا فواید امام موجود مرتبط با امت حاضر، در جامعه قابل انکار نیست.

در قرآن کریم از غیبت خلفای الهی، سخن به میان آمده است: حضرت عیسی علیه السلام مسیح زنده و غایب است؛ ولی روی زمین نیست (نساء: ۱۵۷)؛ یعنی شخص ایشان برای ما غایب است، هر چند وجود دارد و در جایی که خدا می‌داند، حضور دارد. غیبت امام مهدی علیه السلام در اصل زنده بودن و حضور داشتن، با غیبت حضرت عیسی علیه السلام مشترک است؛ اما کاملاً یکی نیست.

نمونه دیگر غیبت در قرآن، غیبت حضرت یوسف علیه السلام است که وی میان مردم وجود و حضور داشت؛ برای معنویت و دین و دنیای آنان به فرمان خدا کار می‌کرد؛ مصریان را از قحطی و شرک نجات داد؛ حتی باعث نجات مردمان بیرون از قلمرو حکومت مصر گردید. مردم او را می‌دیدند (شخص او حاضر بود)؛ ولی او را نمی‌شناختند (شخصیت و عنوانش غایب بود). نه مصریان او را شناختند و نه برادران کنعانی‌اش؛ با وجود این که او را بارها دیدند و گندمش را خریدند. هم مصریان آوازه یعقوب و فرزند گمشده‌اش را شنیده بودند و هم برادران یوسف. یوسف را به خاطر داشتند؛ اما تطبیق آن یوسف بر شخصی که می‌دیدند، برای شان ممکن نبود.

نمونه سوم غیبت ولی و خلیفه الهی، غیبت خضر پیامبر است که موجود است و در میان

مردم حاضر و به اذن الاهی در امور مردمان قدرت تصرف دارد؛ ولی کسی او را نمی‌شناسد؛ حتی اگر چون موسی علیه السلام نبی باشد؛ مگر به اذن الاهی. او خراب می‌کند (کشتی را)؛ از پا در می‌آورد (جوان را) و آباد می‌کند (دیوار را) بدون این که شناخته شود (کهف: ۶۰). مردمان در تطبیق شخصیت بر شخص ناتوانند؛ غیبت مانع اجرای رسالت الاهی آنان نمی‌شود، تأثیر غیبت محدودیت آثار او بر حوزه آثاری است که در گرو شناخت شخصیتش باشد.

بنابراین، امام غایب، یعنی امامی که موجود است؛ با امت ارتباط دارد و چه بسا دیده می‌شود؛ ولی شناخته نمی‌شود؛ درست مانند حضرت یوسف (صدق، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۸) و حضرت خضر علیه السلام که غیبت آنان مانع اجرای مأموریت آنان نمی‌شود (نعمانی، ۱۴۱۸: ۲۰۴). حال که معنی غیبت امام معلوم شد، اصل شبهه در واقع این گونه است: امامی که وجود و حضور دارد و به مأموریت الاهی اش مشغول است، چه فایده دارد؟ پاسخ خیلی روشن است، عدم شناخت موجود، به فوایدش آسیبی نمی‌زند. عنصر اکسیژن را بشر معاصر شناخت، در حالی که هزاران سال قبل و از آغاز خلقت از آن استفاده می‌کرد. بلی؛ هر قدر از موجودی شناخت بیش‌تری صورت گیرد، از آن موجود استفاده‌ای بیش‌تر به عمل می‌آید؛ ولی اصل بهره‌گیری متوقف بر شناخت نیست.

امام شناسی

شناخت حقیقت، جایگاه، منصب و شئون امام و امامت راه‌ها و منابعی دارد؛ مانند قرآن و روش نقلی تفسیری، روایات و روش نقلی حدیثی، کلام و فلسفه و روش عقلی تحلیلی^۱ که رویکرد این نوشتار بیش‌تر قرآنی حدیثی است. امام شناسی در پرتو قرآن و سنت موضوع ده‌ها کتاب و مقاله بوده است؛ ولی به سبکی که در این نوشتار مطرح می‌شود، اندک است.

۱. اصل ضرورت و استمرار وجود فعلی امام به عنوان عنایت الاهی در فلسفه مشا و به عنوان ممکن اشرف در فلسفه اشراق و به عنوان واسطه فیض در حکمت متعالیه و انسان کامل در عرفان نظری و لطف اتم الاهی در کلام اسلامی به صورت مشروح و مستدل اثبات شده که آثار وجودی او در عصر غیبت کاملاً قابل تبیین است؛ ر، ک: امامت و فلسفه خلقت.

قرآن

امام و ائمه در قرآن اطلاعاتی دارد: در برخی کاربردها دارای معنای عامی است که شامل نبی و راهنما (امام نور) می‌شود (انبیاء: ۷۳؛ قصص: ۵؛ سجده: ۲۴؛ فرقان: ۷۴؛ اسرا: ۷۱)، در برخی دیگر مقامی بالاتر از نبوت (بقره: ۱۲۴) و گاهی خاص امام نار است (قصص: ۴۱؛ توبه: ۱۲) و این کاربردها می‌رساند که یکی دانستن امام و نبی و این که امام در کاربردهای قرآنی همان نبی باشد (فخررازی، ۲۰۰۰، ج ۴: ۳۹-۴۸؛ رشیدرضا، بی تا، ج ۱: ۴۵۵)؛ اشتباه است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۲۷۱-۲۷۳). تمام آیاتی که از امام نور و از امامی که فراتر از مقام نبی است و نیز از پیامبران به لحاظ جایگاه وجودی و مقام امامت و رهبری سیاسی - اجتماعی شان سخن می‌گویند؛ به امام مصطلح (خلیفه و جانشین بر حق پیامبر ﷺ) مربوط می‌شود؛ چون اقتضای شراکت در مقام همین است؛ به ویژه امامت در قرائت شیعی آن که واجد اهلیت‌ها و عموم مناصب و شئون نبوت جز دریافت وحی تشریحی است. نبوت به مرحله تأسیس دین، تنزیل و ابلاغ وحی و امامت به مرحله حفظ دین، تداوم دینداری، پیشوایی، دستگیری، رشد، کمال، هدایت‌ها و شئون ویژه مربوط می‌شود که انجام دادن این امور، مستلزم همان ویژگی‌های لازم برای نبی است.

از همین رو، در منابع کلامی شیعه، با همان دلایلی که حسن و لزوم بعثت ثابت می‌شود، حسن و لزوم امامت نیز برهانی می‌شود؛ مانند قاعده لطف، میل فطری به شناخت، احتیاج زندگی اجتماعی به قانون و قانون‌دان معصوم و اصل کاستی انسان (علامه حلی، ۱۴۰۷: ۳۶۳). امامت در قرائت اهل سنت نیز، باید واجد اهلیت‌ها و اوصاف نبی باشد؛ چون تعریف مشهور آنان از امامت همین را اقتضا دارد:

الإمامة خلافة الرسول فی اقامة الدین بحیث یجب اتباعه علی كافة الامة
(جرجانی، ۱۳۲۵، ج ۸: ۳۴۵).

الإمامة خلافة عن صاحب الشرع فی حراسة الدین و سياسة الدنیا (ابن خلدون،
۱۹۸۷: ۱۹۱).

الإمامة رئاسة عامة فی امر الدین و الدنیا خلافة عن النبی (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۵:
۲۳۴؛ قوشچی، بی تا: ۳۶۵).

تصریح به خلیفه و نیابت و جانشینی، تداعی کننده این معنی است که امام صرف رهبر و خلیفه بُریده از نبی نیست؛ بلکه خلیفه و جانشین اوست؛ چنان که ابوبکر تصریح می کند: «من خلیفه رسول الله هستم» (ابن خلدون، ۱۹۸۷: ۱۹۱). عرف و عقل حکم می کند که خلیفه، نزدیک ترین فرد به مستخلف عنه باشد و واجد تمام مقامات و مناصب او باشد؛ جز اموری که مخصوص نبوت ایشان است؛ مانند دریافت وحی و برخی احکام اختصاصی؛ و گرنه جانشینی بدون مُرَجِّح و غیر عقلانی است. تصریح متکلمان به ریاست در دین و حراست از آن در تعریف امامت، تداعی کننده این معنی است که امام باید از علم و عصمت و افضلیت و جایگاه ویژه برخوردار باشد تا چون خود نبی، به کمک آن صفات جامعه را حراست و بر آن ریاست کند و آیا اصولاً بدون علم و عصمت و افضلیت، ریاست و حراست ممکن است؟! چنان که ریاست در دنیا، بدون تدبیر و کیاست و سیاست و شجاعت و قاطعیت ممکن نمی شود. لذا متکلمان این امور را در امام شرط کرده اند.

قرآن کریم که خود طراح اصطلاح خلافت است، میان خلیفه و مستخلف عنه، بزرگ ترین و عمده اشتراکات ممکن را دیده است:

وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ
 (اعراف: ۱۴۲).

بنابراین، یکی از راه های شناخت امام، آیاتی است که مبین جایگاه انبیا و ائمه الهی است. یکی از عوامل عمده در طرح اشکال لغویت امام غایب، شناخت ناقص امام است. به رغم تعریف درستی که از امام در منابع کلامی فریقین ارایه شده است؛ برخی امامت را در وظایف و شئون دنیایی مباحثی منحصر کرده اند و امام را از جایگاه خلافت حقیقی، تا سرحد حاکمی معمول که می تواند عادل و عالم و افضل هم باشد؛ تنزل داده اند و به دنبال این تنزل توهمی، تنها امام ظاهر را مفید می دانند!

قرآن یک بار از جایگاه وجودی و تکوینی پیامبران و ائمه الهی سخن می گوید و بار دیگر از مناصب، شئون و وظایف آنان. توضیح این که در برخی آیات قرآن، سخن از معرفی شخص پیامبر (نبی) و ولی و امام است؛ یعنی جایگاه وجودی و ذات خود پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام قطع

نظر از مقام و منصب و شؤون نبوتش و امامتش). در برخی دیگر از آیات، از شخصیت پیامبر (نبوت)، یعنی جایگاه نبوت و با توجه به اجرای رسالت او، سخن رفته است؛ یعنی این که هر دو دسته از آیات، بابت برای امام شناسی است. رویکرد این نوشتار طرح آن گوشه از زوایای شخصی و شخصیتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله است که اولاً؛ جانشین او به حکم خلافت از آن حضرت، واجد آن زوایا است و ثانیاً؛ فواید و ثمرات آن جایگاه و شؤون به ظهور منوط نیست؛ بلکه فواید ساری و جاری است؛ هر چند شخصیت شناخته نشود و این است تعمیق فواید امام در پرتو امام شناسی.

به عبارت دیگر، برای نبی و امام چهار نوع آثار متصور است:

- آثاری که بر اصل وجود نبی و امام در عالم هستی مترتب می‌شود؛ چه امام ظاهر باشد و چه غایب؛

- آثاری که بر افعال نبی و امام مترتب می‌شود، چه امام ظاهر باشد و چه غایب؛

- آثاری که بر وجود نبی و امام ظاهر مترتب می‌شود؛

- آثاری که بر افعال نبی و امام ظاهر مترتب می‌شود.

در عصر غیبت تنها آثار دو قسم اخیر - آن هم نه به طور کامل - ناپیدا است.^۱

جایگاه وجودی

الف: امان و دفع عذاب

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (انفال: ۳۳). این آیه شریفه میان منع و دفع عذاب با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله ملازمه برقرار می‌کند. در واقع، علت عذاب نکردن مردم، «وجود» مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان آنها است. مراد از عذاب، گرفتاری های مقطعی، مریضی،

۱ مثلاً اگر رهبری سیاسی و حکومت حضرت تعطیل است، مشروعیت ولایت فقیه به اذن امام آب باریکه ای است که گوشه ای از آثار وجودی او است. هکذا اگر مرجعیت دینی حضرت تعطیل است، انفاذ فتاوی مجتهدان جامع شرایط که مستند حجیت آنها سخن امام است، به برکت وجود حضرت است. ر، ک: مهدویت، حکومت دینی و دموکراسی.

سیلاب و زلزله های موضعی نیست؛ چون با وجود انبیا نیز چنین حوادثی گریبانگیر مردمان بوده است. پس، مراد از این عذاب، هلاک و نابودی عمومی است. از این رو، وجود و جایگاه پیامبر «امان» است. می توان این جایگاه را از این آیه استفاده کرد: «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ؛ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» (بلد: ۱ و ۲). وجود و جایگاه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علت قداست و اهمیت و مطلوبیت مکه است.

بدون شک، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سال یازدهم هجرت رحلت کرد و در جوار رحمت الاهی قرار گرفت و امت از وجود مادی و عنصری مبارکش محروم شد؛ و طبق مفاد تلازمی که آیه برقرار کرده است؛ باید عذاب نازل می شد؛ ولی چنین نشد. پس، معلوم می شود که خلیفه و جانشین بر حق او نیز از چنان جایگاه وجودی برخوردار بوده است.

ممکن است اشکال شود که علت عدم نزول عذاب استغفار امت است؛ چنان که ادامه آیه این نکته را طرح می کند: «وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (انفال: ۳۳)

پاسخ این است که مراجعه به آیات دیگر، مدعای این نوشتار را تأیید می کند. توضیح مطلب این که از نظر قرآن، استغفار سه قسم است: مقبول مطلق (نور: ۶۲؛ ممتحنه: ۱۲؛ شوری: ۵)؛ مقبول مشروط (توبه: ۱۱۴) و مردود. ^۱ استغفاری که دفع بلا می کند، قسم اول و دوم است، نه مطلق استغفار؛ یعنی استغفار کار ساز و دافع عذاب، استغفار مقبول و یا مشروط واجد شرط است. حال باید دید که آن استغفار کدام است. وقتی جان حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام به خاطر حسادت و قدر نشناسی برادران در خطر قرار گرفت، حاصل نافرمانی برادران، غیبت یوسف شد و آنان باعث شدند پدر و امت بنی اسرائیل از فیوض ظاهری و مباحثی آن حضرت محروم شوند. برای ظهور آن حجت زمینه هایی لازم بود. یکی از آن زمینه ها، ندامت و توبه و استغفار برادران بود. آنان از جان و دل نادم شدند و انابه و استغفار کردند؛ ولی استغفار و ندامت آن ها مقبول و مؤثر نیفتاد. خداوند راه استغفار مقبول را نمایاند و آن این که استغفار

۱ تمام استغفارهایی که به الحاق استغفار نبی مشروط شده، در حد ذات خود، مردود است و گرنه مشروط نمی شد.

باید از دهان و زبان مبارک حجت و ولی خدا باشد؛ چون او واسطه فیض و دافع بلا از عالمیان است: «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ؛ قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (یوسف: ۹۷ و ۹۸).

تصریح قرآن به لزوم مراجعه به ولی، حجت و پیامبر تأکید بر جایگاه وجودی او است؛ هر چند ندامت و استغفار برادران شرط بود؛ شرط لازم بود نه کافی؛ یعنی استغفار مشروط به الحاق استغفار مقبول مطلق که از آن اولیای الهی است. پس، هر چند استغفار عامل دفع عذاب و هلاکت است؛ استغفار حجت الله، این پیامد را دارد. این آیه تأکید بر مطلب است. ممکن است اشکال شود که این جریان به بنی اسرائیل مربوط است و نمی توان آن را به همه زمانها سرایت داد.

پاسخ این است که اولاً؛ وساطت اولیا، سنت الهی است که خود قرآن از آن حکایت کرده و اختصاص آن به زمان و قومی خاص، بی دلیل است. ثانیاً؛ قرآن در تداوم این سنت، حتی در شریعت اسلام تصریح دارد:

وَكُفُّوا أَيْدِيَكُمْ عَنْ أَنْفُسِكُمْ فَإِذَا نَسَّوْا اللَّهَ فَأَسْتَغْفِرُوا وَاللَّهُ وَاسِعٌ غَفُورٌ لَّهُمْ الرَّسُولُ لَوْ جَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (نساء: ۶۴) و: «سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا (فتح: ۱۱).

اصولاً قرآن بر تفاوت عمیق میان مقام نبی با سایر امت تصریح می کند که موید جایگاه ویژه او است (نور: ۶۳).

ب: امید بخشی و حرکت آفرینی

باور به وجود فعلی و زنده بودن رهبر، مایه امید و حرکت است. وجدان و فطرت گواهی می دهد که تا سربازان، حیات و وجود رهبر را باور دارند، با امید به پیروزی حرکت می کنند. فرمانده هرچند در معرض دید سربازان نباشد و در سنگرشان غایب باشد؛ وجود او امید آفرین است. چه بسیار اتفاق افتاده که به محض پخش خبر مرگ فرمانده - شایعه یا حقیقت - سپاه از هم پاشیده است. جنگ احد (طبری، ۱۴۲۰، ج ۷: ۳۰۸؛ طبری، ۱۴۰۷، ج ۲: ۶۵؛ سمهودی، ۱۹۷۱، ج ۱: ۲۸۶) نمونه همین حقیقت است.

حضرت یعقوب علیه السلام که به غیبت حجت الله گرفتار بود، چون حیات و وجود فعلی او را باور داشت، هیچ گاه ناامید نشد و از حرکت نایستاد و دیگران که مرگ یوسف را باور کرده بودند، هیچ گاه در پی او بر نیامدند.

ج: الگوی عملی

انبیا تنها در بعد تعلیمی و ارشادی الگو نبوده‌اند؛ بلکه با تمام وجود اسوه، الگو و نمونه بوده اند: **قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ** (ممتحنه: ۴) و: **«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»** (احزاب: ۲۱).

سرمشق شدن از آثار تکوینی و وجودی انبیا است و به احراز نبوت و حتی شناخت مقام آنان منوط نیست؛ هر چند اگر سالک و رهرو از مقام و منصب نبی و حجت با خبر شود، بهتر و بیش تر از آن اسوه و الگو تبعیت می‌کند؛ یعنی شناخت، ضریب کار را بالا می‌برد، نه این که برای بهره گیری شرط منحصر باشد. توضیح مطلب این که الگو واقع شدن رهبر و مقتدا برای پیروانش در کردار، رفتار و گفتار است. پس، هر کسی او را می‌بیند و سفارش‌های او را می‌شنود، می‌تواند از او الگو گیری کند. شناخت الگو و مقتدا، انتخاب الگو را تحلیل و تعلیل می‌کند؛ یعنی اگر سوال شود که چرا از این فرد پیروی می‌کنی؛ پاسخ می‌دهد به این دلیل که وی چنین و چنان انسانی است.

علامه طباطبایی می‌فرماید:

التبليغ يعمّ القول و الفعل فانّ في الفعل تبليغا كما في القول (طباطبایی، ۱۴۱۷،

ج ۲۰: ۵۷).

قرآن کریم از اصل استمرار الگو و لزوم تبعیت از او سخن می‌گوید. شأن الگو بودن نیز از شئونی است که خلیفه و جانشین باید واجد آن باشد تا هم خلیفه بودن صدق کند و هم استمرار الگو نقض نشود.

رسول مکرم صلی الله علیه و آله پیش از این که پیامبر شود و مردم مقام رسالت او را به رسمیت بشناسند، برای عده‌ای الگو و مقتدا بود و بسیاری از افراد شیفته او بودند؛ همین طور حضرت یوسف بسط اخلاق و عبودیت داد، پیش از آن که شخصیت نبویش برای مردم ظهوری داشته باشد.

حضرت حجت علیه السلام در همان وسعت زندگی خود، نقش الگو بودن خود را اجرا می کند و اعمال چنین نقشی مستلزم ظهور آن جناب نیست.

د: مجری اوامر ویژه الهی

قرآن کریم از انبیاپی حکایت می کند که هر چند غایب بودند؛ غیبت مانع اجرای مأموریت آنان نمی شد. مصاحب حضرت موسی که قرآن از آن به «عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا» (کهف: ۶۵) تعبیر می کند و طبق نظر مفسرین همان خضر نبی است (طوسی، بی تا، ج ۷: ۶۸؛ طبرسی، بی تا ج ۶: ۳۲۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۱، ج ۱۳: ۱۸۵؛ فخررازی، ۲۰۰۰، ج ۲۱: ۱۲۳؛ السیوطی، ۱۹۹۳، ج ۵: ۴۲۰؛ زمخشری، بی تا، ج ۲: ۶۸۵)؛ غایب بود؛ ولی در مقام عبد الهی مأمور اجرای دستورات تکوینی خدا بود. خراب کردن و از پا درآوردن و آباد کردن گوشه‌ای از کارهای اوست که در مدت کوتاه انجام داد (کهف: ۷۱-۷۷). ناشناس بودن او نه تنها مانع کارش نمی شود؛ بلکه اجرای مأموریت او را سرعت می بخشید (کهف: ۶۶-۷۰).

حضرت یوسف علیه السلام، دیگر نمونه قرآنی برای اثبات مدعاست. او که بر اثر قدر شناسی و تهدید جانی از جانب برادرانش و اجرای مأموریت الهی غایب شد، مصداقی از فوایدش، هدایت مصریان به توحید و نجات مصریان و کنعانیان از قحطی بود. غیبتش مانع مأموریتش نبود؛ هر چند پس از رفع خطر و آمادگی امت و ندامت و استغفار برادران که ظهورش اتفاق افتاد، فواید تکوینی و تشریحی اش گسترده تر شد و هدایت قوم را بر عهده گرفت. در روایات فریقین از حیات، طول عمر و فعالیت های فعلی انبیا غایب سخن فراوان است.^۱

۱ به عنوان نمونه: «و قد كثرت القصص و الحكایات و كذا الروایات فی الخضر بما لا یعول علیها ذو لب كروایة خصیف: أربعة من الأنبياء أحياء اثنان فی السماء: عیسی و إدیس، و اثنان فی الأرض الخضر و إلیاس فأما الخضر فإنه فی البحر و أما صاحبه فإنه فی البر». و روایة العقیلى عن كعب قال: «الخضر على منبر بین البحر الأعلى و البحر الأسفل، و قد أمرت دواب البحر أن تسمع له و تطیع، و تعرض علیه الأرواح غدوة و عشية». وأخرج الحارث بن أبی أسامة فی مسنده بسند واه، عن أنس قال: قال رسول الله: «إن الخضر فی البحر والیسع فی البر، یجتمعان كل لیلة عند الردم الذى بناه ذو القرنین بین الناس و بین یأجوج

هـ - ناظر و شاهد بر اعمال امت

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (احزاب: ۴۵) و نیز: وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ (توبه: ۱۰۵).

عطف مؤمنین بر پیامبر و بر خدا می‌رساند که مراد عموم مؤمنان و مؤمنان عادی نیست؛ چنان‌که وجدان هر مؤمنی عادی گواه است که هیچ‌گاه واجد چنین مقامی نبوده که ناظر اعمال امت باشد. پس، طبق روایات، امام است که وارث این مقام نیز می‌باشد. نظارت بر اعمال امت، منضبی است که به ظهور نیاز ندارد. مهم این است که نبی و امام، امت را ببیند. می‌توان یکی از فلسفه‌های مهم این نظارت را گواهی دادن پیامبر و امامان در روز قیامت دانست. ادامه همین آیه مؤید این نکته است:

وَسَتَرْدُونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ (اسراء: ۷۱) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا (بقره: ۱۴۳).

۴۰

ارتباط موعود

سال سیزدهم / شماره ۴۲ / پاییز ۱۳۹۲

وما جوج، ويحجان ويعتمران كل عام ويشربان من زمزم شربة تكفيهما إلى قابل». وأخرج ابن عساکر عن ابن أبي رواد قال: «إلياس والخضر يصومان شهر رمضان في بيت المقدس، ويحجان في كل سنة ويشربان من زمزم شربة تكفيهما إلى مثلها من قابل». وأخرج العقيلي والدارقطني في الأفراد وابن عساکر، عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «يلتقي الخضر وإلياس كل عام في الموسم، فيحلق كل واحد منهما رأس صاحبه ويتفرقان عن هؤلاء الكلمات: بسم الله ما شاء الله لا يسوق الخير إلا الله، ما شاء الله لا يضر السوء إلا الله، ما شاء الله ما كان من نعمة فمن الله، ما شاء الله لا حول ولا قوة إلا بالله». قال ابن عباس: «من قالهن حين يصبح وحين يمسي ثلاث مرات، أمنه الله من الغرق والحرق والسرقة ومن الشياطين والسلطان والحية والعقرب». سيوطي، الدر المنثور في التأويل بالمأثور ج ۵: ۴۳۴؛ شيخ صدوق، كمال الدين ج ۱: ۲۵۴ تا ۳۰۰ باب ۱ تا ۷: غيب ادریس، نوح، صالح، ابراهيم، يوسف، موسى، شعيب، الياس، سليمان، دانيال و عيسى عليهم السلام را آورده است.

۱. علامه طباطبائي ذیل آیه سخن متقنی دارد که آیه را شامل نبی و امام می‌داند: فالمتعين أن يكون المراد بإمام كل أناس من يأتون به في سبيل الحق و الباطل كما تقدم أن القرآن يسميها إمامين أو إمام الحق خاصة و هو الذي يجتبهه الله سبحانه في كل زمان لهداية أهله بأمره نبيا كان كإبراهيم و محمد عليهما السلام أو غير نبی (الميزان، ج ۱۳: ۱۶۶).

فایده مهم تربیتی امام غایب، ولی شاهد و ناظر، این است که انسان معتقد و منتظر خود را در محضر امام حاضر می‌بیند و کم‌تر به گناه دست می‌زند.

خواجه نصیرالدین، در باب فایده امام غایب و در پاسخ به اشکال ناسازگاری غیبت با منصب امامت، سخن متقن و موجزی دارد که ناظر به همین تفسیر تعدد فواید امام است (وجود امام و امامت امام): «وجوده لطف و تصرفه [لطف] آخر و عدمه منا»^۱.

ظاهر عبارت این است که خواجه برای امام دو نوع فایده می‌بیند: یکی فواید وجودی (امام) و دیگری فواید منصبی (امامت). معظم فواید منصبی (امامت کردن) در گرو ظهور و زندگی عادی امام است، مانند رهبری سیاسی - حکومتی، بیان دین، قضاوت میان مردم. لذا در عصر غیبت، انجام دادن مابشری این وظایف و فواید، تعطیل است؛ اما فواید وجودی مانند امان اهل زمین؛ الگوی عملی در محدوده همان کسانی که او را می‌بینند، هرچند نمی‌شناسند؛ هدایت‌های تکوینی ناشی از ولایت، القای روحیه امید و حرکت بخشی تعطیل نیست و اصولاً تعطیل بردار نیست؛ درست، مانند فواید وجودی امام علی علیه السلام که بیست و پنج سال از مرتبه خلافت ظاهری غایب بود.

علامه حلی در توضیح سخن خواجه به مصادیقی از لطف‌های امام غایب می‌پردازد:

۱ - حفظ شریعت از زیادت و نقصان: در توضیح این فایده می‌توان به اجماع لطفی که فقهای عظام فرموده‌اند و به ملاقات‌ها و ارتباطاتی که خواص دارند؛ اشاره کرد (صدوق، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۳۵-۲۸۶).

۲- حفظ امت از فساد و سوق آنان به صلاح: علامه بخشی از این فایده را توضیح داده است: اصل باور به وجود امام و این که هر آن امکان نفوذ و صدور حکم او مترقب است، علت منع مردم از فساد و مایه قرب آنان به صلاح است.

۳- مقدمیت حصول فواید: بدون شک و به اقرار خصم، تصرفات تشریعی و مابشری

۱. قالوا الامام انما يكون لطفًا اذا كان متصرفًا بالامر و النهي و انتم لا تقولون به (ای بتصرف الامام الغایب) فما تعتقدونه لطفًا (التصرف) لا تقولون بوجوبه (فی الغیبة) و ما تقولون بوجوبه (فی الغیبة) لیس بلطف (علامه حلی، کشف المراد: ۳۶۳).

امام، لطف و از فواید محسوب می‌شود. از طرفی تحقق این فواید مقدماتی می‌خواهد؛ از جمله وجود و حیات امام و مقدمه فواید خود نیز فایده است. پس، وجود امام لطف و فایده می‌شود (علامه حلی، ۱۴۰۷: ۳۶۳).

محصول آیات و ریشه تلاش متکلمان در روایات نیز قابل مشاهده است؛ روایاتی که در صدد توضیح فواید امام غایب هستند.

روایات و آثار وجودی امام:

پیامبر اکرم فرمودند:

جَعَلَ اللَّهُ النُّجُومَ أَمَانًا لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ جَعَلَ أَهْلَ بَيْتِي أَمَانًا لِأَهْلِ الْأَرْضِ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۷: ۳۰۸).

نظیر این تعبیر، از امام زمان علیه السلام نیز صادر شده است:

وَ إِنِّي لَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ (صدوق، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۳۹)؛ وَ أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَ بِي يَدْفَعُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِي وَ شِيعَتِي (صدوق، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۷۱)؛ سبط بن جوزی: ۱۸۲).

امام کاظم علیه السلام درباره آیه «وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً»: فرمود:

نعمت ظاهر، امام آشکار و نعمت باطن، امام غایب است... (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۴: ۵۲).

روایات و استمرار وجودی امام

روایتی از پیامبر اکرم آمده است:

لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً؛ این دین از بین نمی‌رود تا زمانی که برای شما، دوازده خلیفه (امام) است (سنن ابن داود، ۱۴۱۰، ج ۲: ۳۰۹).

امام علی می‌فرماید:

خداوند! جز این نیست که باید حجتی از سوی تو در زمین باشد تا خلق را به سوی آیین تو رهنمون شود. اگرچه وجود ظاهری او از مردم پنهان باشد، بی شک تعالیم و آداب او در دل‌های مؤمنین پراکنده است و آن‌ها بر اساس آن

عمل می کنند (نهج البلاغه: خ ۱۴۷؛ حرعاملی، ۱۴۲۵، ج ۳: ۴۶۳).

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

اگر زمین بی امام گردد، فرو خواهد رفت.^۱

روایات شاهد و ناظر بودن امام

ذیل آیه شریفه «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (توبه: ۱۰۵)؛ آمده است که مراد از مؤمنون، امامان اهل بیت هستند و روایات فراوانی آمده که بر آنان اعمال عرضه می شود و آنان از حال امت باخبرند (کلینی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۷۱).

در روایات خطاب به امام اول آمده است:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ يَا عَيْنَ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ (راوندی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۲۳۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۳: ۴۷ و ج ۹۷: ۳۰۵).

و خطاب به امام آخر آمده است:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي بِهِ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹۹: ۲۱۵).

علامه مجلسی در بحارالانوار از تشبیه امام به خورشید پشت ابر، هشت نتیجه گرفته است که گویای آثار وجودی امام است و اضافه می کند که هشت معنای دیگر نیز وجود دارد که از بیان آن قاصریم:

اول - همان گونه که توسط خورشید، حیات و هستی به عالمیان می رسد، هر چند پشت ابر باشد، نور وجود و علم و هدایت نیز به واسطه امام به عالمیان می رسد؛ چون آنان علل غایی

۱. لولا الحجة لساخت الارض بأهلها (کلینی، اصول کافی، ج ۱: ۳۳۴)؛ امام الحرمین جوینی در فرائد السمطين و علامه قندوزی حنفی در ینابیع المودة در ضمن نقل حدیث مفصلی از امام سجاد علیه السلام به این مطلب اشاره نموده اند، آن جا که فرمود: ولو لا ما علی الارض منا لساخت باهلها، ثم قال: ولم تخل منذ خلق الله آدم من حجة لله فيها اما ظاهر مشهور او غائب مستور و لا تخلوا الی ان تقوم الساعة من حجة ولو لا ذلك لم يعبد الله... (جوینی، فرائد السمطين، ج ۱: ۴۵؛ ینابیع المودة، قندوزی حنفی، ج ۲: ۲۱۷).

پیدایش عالمند و به برکت و با طلب شفاعت از آنان و با توسل به آنان، علوم و معارف بر خلق آشکار می‌شود و به واسطه آنان بلا رفع می‌شود؛ چنان‌که خداوند فرمود:

خدا مردمان را عذاب نمی‌کند چون تو در میان آنان هستی.

دوم – همان‌گونه که مردمان از خورشید بهره می‌برند، هرچند پشت ابر است و در عین حال، منتظرند تا ابرها رفع شود و بیش‌تر استفاده ببرند؛ مردمان در عصر غیبت، هم از وجود امام بهره می‌برند و هم انتظار رفع غیبت را دارند و هیچ‌گاه مأیوس نمی‌شوند.

سوم – منکر وجود امام زمان، به رغم آثار وجودی آن حضرت؛ مانند منکر وجود خورشید پشت ابر است.

چهارم – خورشید گاهی برای برخی اصلاح و به صلاح اوست؛ به همین منوال، غیبت امام مهدی عج برای برخی به مصلحت است تا ظهورش.

پنجم – چنان‌که نمی‌توان به خورشید مستقیم نگرست؛ بیش‌تر افراد نیز از خورشید وجود امام مستقیماً نمی‌توانند بهره ببرند. اگر امام ظاهر باشد، به خاطر سرپیچی از او، هلاک می‌شوند.

ششم – گاهی ابر، از برابر خورشید کنار می‌رود و خورشید قابل رؤیت می‌باشد؛ در زمان غیبت نیز گاهی حضرت برای افراد رخ‌نشان می‌دهند.

هفتم – نفع و فایده خورشید عام است و هیچ‌امساک‌ی از نور افشانی بر هیچ‌کس ندارد؛ مگر شخص کور که قابلیت استفاده را ندارد؛ نفع و فایده امام نیز مثل خورشید، فراگیر است؛ مگر برای کسانی که خود از زیر نور و حرارت آن، بیرون روند و منکر وجودش باشند.

هشتم – نور خورشید از روزنه‌ها و پنجره‌ها به اندازه وسعت روزنه و پنجره داخل می‌شود؛ نور وجود امام نیز به هر کسی به اندازه ظرفیت و آمادگی او خواهد رسید (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۲: ۹۳-۹۴).

همچنین با استفاده از تشبیه بهره‌مندی از امام زمان در زمان غیبت به خورشید پشت ابر، می‌توان نتیجه گرفت:

نهم – همچنان‌که با عبور ابرها می‌توان خورشید را به تماشا نشست، با عبور و خروج از

ابره‌های تیره اخلاقی و اعتقادی، می‌توان شاهد جمال امام زمان علیه السلام بود.

دهم - همچنان که ابرها در حرکتند و از برابر خورشید برکنار می‌روند؛ موانع ظهور امام زمان علیه السلام نیز در حال گذر است و ان شاء الله ظهور حضرتش نزدیک است! یازدهم - همان‌گونه که ابرها مانع همه آثار خورشید نیستند؛ غیبت امام زمان علیه السلام موجب محرومیت از تمام آثار و برکات امام نمی‌شود.

دوازدهم - خورشید سرچشمه نور ستارگان است؛ هر چند پشت ابر باشد و دیگر سیارات و ستاره‌ها از او نور می‌گیرند؛ وجود امام زمان علیه السلام نیز کانون مرکزی نور است و علما، عرفا، حکما و عباد از او نور می‌گیرند و هر چه دارند، از برکات وجودی اوست. سیزدهم - همان‌طور که ابر مانع کار خورشید نمی‌شود و به حرکت خود ادامه می‌دهد؛ غیبت مانع اجرای رسالت‌های وجودی و محوری امام نمی‌شود.

نتیجه

یکی از عوامل پیدایش شبهه "انتقای فواید و لغویت امام غایب" برداشت اشتباه و یا ناقص از مفهوم غیبت، شئون و مناصب امام است. طراحان شبهه پنداشته‌اند غیبت، یعنی عزلت، اختفا و فقدان شخص و شخصیت امام و شئون امام، یعنی رهبری و حکومت سیاسی و حضور اجتماعی او. بنابراین، امام غایب، یعنی حاکمی که هیچ حضور و نمودی ندارد! در حالی که به گواهی منابع لغت عرب، قرآن و سنت، اصولاً غیبت، به معنای اختفا و فقدان شخص از جامعه نیست. امام غایب موجود است؛ فعالیت دارد؛ با امت مرتبط است؛ ولی هر کسی به تشخیص او موفق نمی‌شود؛ درست مانند غیبت حضرت یوسف و خضر علیهم السلام؛ نه غیبت حضرت عیسی.

از طرفی متکلمان فریقین، امام را خلیفه و جانشین نبی دانسته و در تعریف امامت، ریاست عمومی دین و دنیا را به او سپرده‌اند که نتیجه‌اش تساوی مناصب، مقامات و شئون این دو است؛ جز موارد اختصاصی نبی؛ مانند دریافت وحی تشریحی. از طرف دیگر مراجعه به قرآن نشان می‌دهد نبی، مناصب و شئون متعددی داشته که پس

از رحلتشان تعطیلی آن‌ها نه ممکن و نه مطلوب است. در این میان، برخی از آن مقامات و شئون که امام باید واجد آن باشد، به ظهور و معرفت شخص امام نیاز نیست و صرف وجود او کافی است؛ مانند جایگاه وجودی نبی و امام که مستلزم خیرات تکوینی برای کل هستی است؛ امید بخشی و جهت دهی؛ شهادت بر اعمال امت و گواهی دادن طبق آن؛ الگوی عملی برای سالکان و مجری اوامر تکوینی خدا.

در روایات نیز در حل شبهه مذکور، به جایگاه وجودی و ثمرات شخصی امام پرداخته شده است که ابر غیبت مانع کار و ثمرات متعدد خورشید امامت نمی‌شود. پس، غیبت شناسی و امام شناسی راهی به سوی شناخت عمیق فواید امام غایب است.



منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. الأزهری، محمد بن احمد (۱۴۲۲ق). تهذیب اللغة، تحقیق: ریاض زکی قاسم، اول، بیروت، دارالمعرفة.
۴. اندلسی، علی بن اسماعیل (بی تا). المخصص، تحقیق: لجنة الاحیاء التراث العربیه، بیروت، دارالآفاق الجدیده.
۵. ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۹۷۸م). مقدمه ابن خلدون، بیروت، دارالقلم.
۶. ابی داوود سجستانی، سلیمان بن اشعث، (۱۴۱۰هـ ق). السنن، تحقیق سعید محمد اللحام، اول، بیروت دارالفکر.
۷. ابن سیده (المرسی)، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ق). المحکم و المحيط الأعظم، تحقیق: دکتر عبدالحمید هندای، اول، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب، بیروت، دار الفکر لطباعة النشر و التوزیع.
۹. تفتازانی، سعد الدین، (۱۴۰۹ق). شرح المقاصد، تحقیق و تعلیق دکتر عبد الرحمن عمیره، اول، قم، منشورات الشریف الرضی.
۱۰. حر عاملی، محمد بن الحسن (۱۴۲۵ق). اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، بیروت، اعلمی.
۱۱. حسینی زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالفکر.
۱۲. جرجانی، میر سید شریف، (۱۳۲۵ق). شرح المواقف، تصحیح بدر الدین نعسانی، اول، افسست قم، منشورات الشریف الرضی.
۱۳. جرجانی، میرسید شریف، (۱۴۱۲ق). منشورات الشریف الرضی، قم، بی نا.
۱۴. راوندی، قطب الدین (۱۴۰۹ هـ ق). الخرائج و الجرائح، تحقیق و نشر مؤسسه امام مهدی علیه السلام، اول، قم، مطبعة العلمیه قم.
۱۵. رضا، محمد رشید (بی تا). تفسیر المنار، بی جا، دار الفکر.
۱۶. زمخشری، أبو القاسم محمود بن عمر خوارزمی (بی تا). الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، تحقیق عبد الرزاق المهدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۷. سمهودی، نور الدین علی بن عبدالله (۱۹۷۱م). الوفاء باخبار دارالمصطفی، دوم، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
۱۸. سیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر، (۱۹۹۳م). الدر المنثور فی التأویل بالمأثور، بیروت، دار الفکر.

۱۹. شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی قمی (۱۳۸۰ش). کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق غفاری، اول، قم، دارالحديث.
۲۰. طباطبائی، علامه محمد حسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۲۱. طبرسی، امین الاسلام ابی علی الفضل بن الحسن (بی تا). تفسیر مجمع البیان، بی جا، المجمع العلمی لأهل البیت.
۲۲. طبری، أبو جعفر محمد بن جریر (۱۴۲۰ق). جامع البیان فی تأویل القرآن، تحقیق أحمد محمد شاکر، اول، بی جا، مؤسسة الرسالة.
۲۳. _____ (۱۴۰۷ق). تاریخ الأمم والرسل والملوک، اول، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۲۴. طوسی، محمد بن الحسن (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: أحمد حبيب قصیر العاملی، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی.
۲۵. _____ (۱۴۲۵ق). الغیبة، تحقیق احمد ناصح، سوم، قم، مؤسسة المعارف.
۲۶. علامه حلی، (۱۴۰۷ق). کشف المراد، تحقیق حسن حسن زاده، قم، جامعه مدرسین.
۲۷. فخر الدین رازی، محمد بن عمر التمیمی الشافعی (۲۰۰۰م). التفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۲۸. فیروزآبادی، صاحب بن عباد (۱۴۱۴ق). قاموس المحيط، بیروت، عالم الكتاب.
۲۹. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق). المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم، مؤسسه دارالهجرة.
۳۰. قاضی عبد الجبار (۱۹۶۵-۱۹۶۲م). المغنی فی أبواب التوحید و العدل، تحقیق جورج فنوتی، قم، الدار المصریة.
۳۱. قوشجی، علی بن محمد (بی تا). شرح التجرید، قم، منشورات الرضی.
۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۱ش). الکافی، تهران، اسلامیه.
۳۳. مجدالدین، محمد بن یعقوب (۱۴۱۲ق). المحيط فی اللغة، اول، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی.
۳۴. مجلسی، علامه محمد باقر (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار، بیروت - لبنان، مؤسسة الوفاء.
۳۵. نعمانی، ابن ابی زینب (۱۴۱۸ق). الغیبة، دوم، تهران، صدوق.

﴿تعميق فوائد الإمام الغائب عليه السلام في ظل معرفة الإمام ومعرفة الغيبة﴾^١

رحيم لطيفي^١

من الواضح والأكيد فقد جاء طرح المسائل والمبادئ والقيم العقديّة وتزامن بنوع من النقد وجعلها دوماً في دائرة الشبهات والشكوك، ومن هنا فإن الإعتقاد بالإمام الغائب غير مستثناء عن هذه القاعدة حيث ان واحدة من تلك الشبهات التي تم تسليط الضوء عليها في هذا المضمار هي إشكالية «إنتفاء الفوائد ولغوية الإمام الغائب» ولاشك فإن اصل هذه الشبهة هو ناتج من استدلالين خاطئين اما ناقص عن معرفة مفهوم الغيبة وتجاهل أبعادها وايضاً عدم معرفة مقام ومنزلة ومناصب الإمام.

ويؤمن من يطرح هذه الشبهة بأن الغيبة تعني العزلة والإختفاء وفقدان الشخص وشخصية الإمام ووظائف الإمام (القيادة والحكومة السياسية والحضور الإجتماعي) ومن هذا المنطلق فإن الإمام الغائب يعنى الحاكم الذي لا حضور له.

في حين إننا نشهد بأنه وعلى اساس الكتب والمصادر اللغوية والقرآن الكريم والسنة النبوية الشريفة فإن المعنى الذي تعنيه كلمة الغيبة هو ليس اختفاء الشخص وفقدانه عن الحضور الإجتماعي وإنما الإمام الغائب هو شخص موجود وله تأثيره وحضوره الفعال ويرتبط بالامة أرتباطاً مباشرة ولكن لا يتمكن كل شخص من تشخيصه ونيل الحضور في محضره الشريف كما هو حاصل في غيبة النبي يوسف عليه السلام وغيبة الخضر عليه السلام وليس كما هو الحال في غيبة النبي عيسى عليه السلام وتسعى هذه المقالة الى ايجاد إجابة جديدة وتقديم اسلوب يتناسب مع المفردات الحالية وذلك في ظل دراسة معمقة للكشف عن أهم الفوائد التي يمكن جنيها من وجود الإمام الغائب عليه السلام وذلك بالاعتماد على القرآن الكريم والسنة والمصادر الكلامية.

المصطلحات المحورية: فوائد الإمام، معرفة الإمام، مناصب النبي، غيبة الشخص، غيبة الشخصية.

١٤٨
انظر موعود

سال
سپتبر:دهم / شماره ٤٢ / پاییز: ١٣٩٢

١ عضو في الهيئة العلمية في جامعة المصطفى صلى الله عليه وآله العالمية - قم.